ب) نقد شهید مصطفی خمینی بر نظریه حضرت امام :

- ✓ **کلام حضرت امام، تنها دو مطلب را میرساند:**
  - عدم نیاز به بیان موضوع و نه اصل موضوع
  - عدم تمامیت ادله ای که اصولیون برای موضوع علم بیان داشته اند

و ایشان هیچ برهانی برای عدم موضوع بیان نکرده اند.

پس آنچه امام ثابت کرده اند آن است که : ادله ای که برای وجود موضوع اقامه شده است ناکافی است و در عین حال در علوم نیازی به بیان موضوع وجود ندارد.

- ✓ **تحقیق آقا مصطفی خمینی :**

مقدمه اول : مسائل علوم، هم سنخ و مرتبط با یکدیگر می باشند و این به جهت خصوصیتی است که در بطن مسائل نهفته است.

مقدمه دوم : این سنخیت، حاکی از وجود جامعی است که همانند نخ تسبیح، مسائل را به هم مرتبط میسازد.

نتیجه : با اثبات وجود جامع، وجود موضوع برای علوم نیز ثابت میشود؛ چرا که جامع را همان موضوع می نامیم.

- ✓ **متن مبحث مرحوم آقا مصطفی خمینی** (ره) :

«أقول: ما أفاده – دام ظله – لا یورث إلا عدم الحاجة إلی بیان الموضوع، و عدم تمامیة ما أفاده القوم لموضوع العلم، فعلیه لا برهان علی عدم الموضوع و إن صرح فی آخر کلامه بذلک، و لکنه غیر مبرهن فیما قرره المقرر.

و الّذی هو التحقیق: أن مسائل کل علم مرتبطة و متسانخة بعضها مع بعض، و فیها – کما أقر به – سنخیة و خصوصیة کامنة فی نفسها. مع أنا إذا راجعنا مثلا مسائل علم النحو، نجد أن بعضا منها مع بعض متحد فی الموضوع، فیقال: «المبتدأ مرفوع» و «المبتدأ لا بد و أن یکون معرفا» و بعضها متحد مع البعض فی المحمول، کما یقال: «الحال منصوب» و «التمییز منصوب» و بعضها مختلف مع البعض فی الموضوع و المحمول، و النسبة فرعهما، کما یقال: «الفاعل مرفوع» و «المفعول منصوب».

و هکذا فی الفلسفة تختلف المسائل کثیرا مع الأخریات منها فی الموضوع و المحمول.

فإذا کان الأمر کذلک فی تلک الخصوصیة الکامنة فی نفس تلک المسائل المختلفة، حتی تکون المتشتتات مرتبطة بها، و تکون هی کالخیط الداخل فیها و الرابط بینها، فعندئذ لا بد من الإقرار بوجود الجهة الجامعة بینها، و تکون المسائل واردة حولها، و متعرضة لما یرتبط بها، و یتسانخ معها، المعبر عنها ب «موضوع العلم» و الفن المتصدی له متکلف بطرح تلک القضایا و المسائل، حتی یترتب الغایة و الغرض المقصود فی تحریرها و تنظیمها

عليها، بعد الاطلاع عليها، و الغور فيها.

فبالجملة: عدم إمكان تصحيح تعريف القوم لموضوع العلم، و عدم إمكان تطبيق ما أفادوه فى ذلک على المسائل المطروحة فى العلم، لا يؤدى إلى إنكار تلک الجهة الكامنة المصرح بها فى كلامه – مد ظله – التى هى الموضوع حقيقة.

و ما عرفت من الشواهد فبعض منها لا شهادة لها، و بعض منها خلط بين موضوع العلم و وحدة العلم:

أما كلام المعلم الأول، فهو لا يشهد على أن القضايا الواصلة إلينا غير متسانخة حتى لا يكون لها الموضوع.

و توهم لزوم اطلاع الباحث على الموضوع بخصوصيته«»فاسد ضرورة أن المتعلمين يشتغلون فى أثناء المباحث بمسائل العلم، من غير الاطلاع التفصيلىّ على الموضوع، فلو جعل الإنسان «الوجود» مثلا موضوعا للعلم، و لا يكون مطلعا على جميع مسائله فما صنع قبيحا، بل يحول العلم بعد إبداعه إلى الخلف الصالح بعده، و يصير علما كاملا، فجهالة المتعلمين بالموضوع تفصيلا، لا تورث انتفاء الموضوع واقعا.

و أما خلو الكتب العصرية عن ذلک، فهو أيضا لا يشهد على العدم لأنهم فى موقف طرح المسائل النافعة، دون مطلق المسائل فإنه دأب فضلائنا، فإنهم لا يبالون به، و يطرحون كل ما فيه نفع و لو كان لتشحيذ الأذهان.

و أما تشعب العلم الواحد إلى العلوم الكثيرة كالطب، أو رجوع العلوم الكثيرة إلى العلم الواحد، كالجغرافيا بناء على كون «المملكة فى ابتداء نشوئها» هى موضوعها، لا الأرض بأقاليمها الخمسة، فهو لا يدل على ما قصده، بل هو دليل أن وحدة العلم ليست واقعية بالواقع المحفوظ، بل لها الواقعية بالواقع المتبدل حسب اختلاف الأزمان و الموجبات الموجودة فيها، كما سيأتى تفصيله.

فعلى ما تقرر إلى هنا، تبين لک لا بدية الجهة الجامعة بين المسائل، و الموضوع الوحدانىّ و الفردانى بين القضايا المستعملة فى العلم.

و أما التمسک بقاعدة امتناع صدور الواحد من الكثير لإيجاب الموضوع فى العلم«»، فهو لا يخلو من غرابة، و لعمرى إن أرباب العلوم، لا بد لهم من مراعاة الاحتياط فى التدخل فيما ليسوا أهلا له، فلا تغفل.»

✓ نقد اشکال مرحوم شهید خمینی بر امام (ره) :

۱. کلام امام ناظر به «عدمِ نیاز علوم به موضـوع است» و نه «عدم نیاز به بیان موضوع» چنانکه ایشان صراحتاً می گویند از ابتدا علوم موضوع نداشته اند و نه اینکه موضوعِ بیان شده، نداشته اند.

۲. چنانکه گفتیم «عدم الدلیل دلیل العدم» در استدلال امام، جنبه تأکیدی دارد و ایشان استدلال خویش را مبتنی بر آن نکرده اند. بلکه می گویند از ابتداء علوم بی موضوع بوده اند (عدم الشئ دلیلٌ علی عدمه) و کسی هم نتوانسته غیر از این را ثابت کند.

۳. اما کلام خود ایشان :

ایشان چنانچه در تحریرات من الاصول تصریح دارند:

«فمن هنا تعلم أن المراد من الموضوع ما هو الجهة الجامعة للمسائل، و الرابطة بين المتشتتات، المشار اليها فی بعض العلوم بعناوين بسيطة، کـ «الوجود» فی الفلسفة، و «الجسم الطبيعی» فی الطبيعی و فی بعضها بعناوين مرکبة، کـ «الکلمة و الکلام من حيث الاعراب و البناء» فی النحو، و «من حيث الصحة و الاعتدال» فی الصرف، و کـ «الادلة الاربعة» فی الاصول»[1]

تعریف موضوع را تغییر داده اند. از منظر ایشان موضوع یک علم نه آن است که جامع موضوعات مسائل است و نه موضوعی است که مقابل محمول قرار دارد. بلکه موضوع همان «خصوصیت مندرج در مسائل یک علم» است که در تعریف امام پذیرفته شده بود.

امّا : **۱)** این تغییر اصطلاح است

۲) طبق مبنایی که اتخاذ شد، خصوصیت واحد در قضایای یک علم وجود ندارد تا بخواهیم آن را موضوع یک علم قرار دهیم. بلکه گفتیم قضایای یک علم خصوصیات متعدد دارند که غرض واحدی را تأمین می کنند.

۱،۱،۱،۳. نظریه سوم : نظریه تفصیل

این نظریه را مرحوم ***موسوی بجنوردی*** رحمة الله علیه مطرح نموده اند:

ایشان علوم را بر دو قسم می دانند :

۱. **علومی که برای شناخت حالات یک موضوع تشکیل میشود.**

غرض تدوین این علوم، شناخت محمولاتی است که بر آن موضوع حمل میشوند و نمی توان این محمولات را از آن سلب کرد.

طبیعی است که در این صورت، یک علم واحدی وجود دارد که دارای موضوع است تمام علوم حقیقیة که به هدف شناخت اشیاء تدوین میشوند این گونه هستند ؛ در این علوم حقائق مختلف به صورت مجزّا مورد نظر قرار گرفته اند و پیرامون هر یک، علمی جداگانه تشکیل یافته است.

حکم : این نوع از علوم حتما دارای موضوع هستند؛ چرا که فرض این است که یک حقیقت از میان حقایق انتخاب شده است وو پیرامون عوارض آن (هل مرکب) بحث شده است پس عدم اعتقاد به موضوع، خلف است.

ثمره : تفاوت این علوم با هم، به موضوعات است و مجالی برای مدخلیت اغراض در تفاوت علوم نیست.

۲. علومی که برای **غرضی خاص** تدوین یافته اند:

در این دسته از علوم، قضایایی با موضوعات و محمولات مختلف کنار هم قرار گرفته اند که اگر تأمین غرض واحدی آنها را پیوند نمی داد، کنار هم قرار نمی گرفتند.

حکم : این دسته از علوم، دارای موضوع نیستند و تمایز آنها به تمایز اغراض است.

---

[1]. *تحریرات فی الاصول* ؛ ج ۱ ص ۱۴